**بسمه تعالی**

<http://marifat.nashriyat.ir/node/1653>

## مشروطه در آینه عبرت

**شمس الله مریجى**

 **مقدّمه**

بى تردید، تاریخ هر قوم و ملّتى بیانگر هویت ملّى و فرهنگى آن بوده و چون چراغى روشن فراروى رهپویان و پژوهشگران قرار داشته، آنان را در شناخت حوادث زمان و انتخاب راه صحیح كمك مى كند. از این نظر، آگاهى و شناخت آن بر هر پوینده طریقت لازم و دانستن آن بر هر جوینده حقیقت ضرورى است. روشن است كه «تاریخ» یعنى سرگذشت پیشینیان و حوادث گذشته، و این مى تواند گستره وسیعى به وسعت تاریخ بشریت را در برگیرد كه شناخت آن بر همگان میسّر نیست; چه این كه نه زمان چنین اجازه اى مى دهد و نه ضرورت چنان اقتضایى دارد. از این رو، باید مقطعى از تاریخ را گزینش نموده، مورد بررسى قرار داد و مطمئناً قطعه آخر، كه تاریخ معاصرش مى نامند و شباهت بیش ترى با زمان حال دارد، در اولویت قرار دارد.

حال كه در آستانه یكصدمین سالگرد جنبش دینى و مردمى عدالت خواهى، كه سرانجام به مشروطه خواهى و نهضت مشروطه منجر گردید، قرار داریم، بایسته و شایسته است كه یك بار دیگر آن حادثه مهم تاریخ معاصر را، كه نقطه عطفى در اندیشه سیاسى مردم ایران و داراى پیامدهاى فراوانى بوده و از جهتى نیز شباهت زیادى با انقلاب اسلامى به رهبرى امام خمینى(قدس سره) و پى روى مردم مسلمان دارد، مورد توجه و كاوش قرار دهیم. نبشتار حاضر سعى دارد آن جنبش را چونان آینه عبرتى فراروى خود و عبرت آموزان قرار دهد و این مهم را در لابه لاى آثار به جامانده از آن دوران و نوشته نویسندگانى كه خود در آن مقطع حاضر و ناظر و یا احیاناً نقش آفرین بودند، جستوجو كند.

**اهمیت عبرت آموزى در نگاه قرآن و عترت**

واژه «عبرت» ریشه در «عَبْر» (= انتقال از حالى به حال دیگر) دارد. «عبور» نیز از همین ماده است و اگر به گذشتن «عبر» و رونده «عابر» مى گویند، به این دلیل است كه عابر از مكانى به مكان دیگرمى رود. به اشك چشم نیز «عبر» مى گویند; چون اشك در مجراى خود عبور مى كند و بر گونه مى ریزد. به كلمات و الفاظ نوشته شده هم «عبارت» مى گویند; به این دلیل كه هنگام مطالعه از جلوى چشم عبور مى كنند.[1](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%221)

در لسان محاوره، «عبرت» در جایى مطرح است كه انسان احوال گذشته و وقایع تاریخى را یاداورى كرده، از جلوى چشم خود مى گذراند و در ذهن خود آن را تجزیه و تحلیل مى كند تا بتواند پس از آگاهى، از آن ها پند گیرد. از فواید این عمل (یاداورى حوادث گذشته) آن است كه در صورت تكرار آن، انسان از آن ها آگاه بوده، نقطه هاى قوّت و ضعف آن را مى شناسد و با چشمانى باز از آن ها بهره مى گیرد; عوامل شكست و یا پیروزى آن را در نظر مى آورد و با سابقه اى كه از آن ها به یاد آورد، با این عوامل روبه رو مى گردد.

در قرآن كریم و روایات ائمّه معصوم(علیهم السلام)«اعتبار» و «عبرت آموزى» از اهمیت خاصى برخوردار است. قرآن تاریخ را آیینه اى مى داند كه در آن مى توان تمامى حوادث زشت و زیبا را دید و از این حوادث الهام گرفت و سرنوشت آینده زندگى را با الهام از این آیینه گویا انتخاب كرد; چه این كه خاصیت آینه آن است كه تمام آنچه را در چهره مقابل خود مى بیند، بدون هیچ تغییرى و بدون هیچ غرضى به صاحب چهره مى نمایاند و او را از آنچه در چهره اش نقش بسته است آگاه مى كند. قرآن تاریخ را آینه تمام نماى زندگى بشر در گذشته مى داند و به انسان هاى بصیر سفارش مى كند كه این آینه را در دست گیرند و از محتواى آن بهره جویند. بر همین اساس، آیات متعددى از قرآن، انسان ها را به «سیر در زمین» ترغیب و تشویق مى كنند و پر واضح است كه هدف قرآن در این ترغیب و تشویق، صرف جهان گردى و تفریح نیست; چون قرآن كتاب زندگى است و رسالتش پرورش روح انسان است بلكه هدف اصلى از امر به سیاحت، بررسى حوادث تاریخى و عبرت آموزى است. بدین روى، مى فرماید:«سیروا فى الارض فانظروا كیف كان عاقبة المكذّبین»(انعام: 2); در زمین سیر كنید، آن گاه نهایت كار تكذیب كنندگان را بنگرید. تعبیر لطیف «نظاره» خود حكایت از نگاه همراه با تفكر دارد.

اساساً هدف قرآن از طرح حوادث تاریخى عبرت آموزى است، و گرنه چنانچه درصدد داستان سرایى بود، باید در تاریخ انبیا و قصص آن ها به زمان تولد و مرگ و همچون آن نیز اشاره مى كرد، در حالى كه در هیچ یك از قصص انبیا از مسائلى كه در هدایت نقشى نداشته اند، سخنى به میان نیاورده است. و چون هدایت بشر و تكامل انسان مطمح نظر قرآن است، در مواردى حتى امر به عبرت آموزى نموده است; چنانچه در سوره «حشر» آیه 2 مى فرماید:«فاعتبروا یا اولى الابصار.»

«عبرت» در لسان عترت(علیهم السلام) نیز از اهمیت زیادى برخوردار است و در روایات نیز تأكید فراوانى بر عبرت آموزى از وقایع تاریخى و پندآموزى از حوادث گذشته شده، بر آشنایى و آگاهى از تاریخ نیز سفارش گردیده است. امیرالمؤمنین على(علیه السلام) به فرزند بزرگوار خود مى فرماید:«پسرم چنان با تاریخ پیشینیان آشنایم كه گویى در میان آن ها زندگى كرده ام.»[2](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%222)حضرتش در اهمیت عبرت آموزى مى فرماید: «الاعتبار یثمر العصمة» [3](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%223); ثمره و میوه عبرت آموزى حفظ و مصونیت از لغزش هاست و نیز در این باره مى فرماید:«مَن كَثُر اعتباره قلَّ عثاره»[4](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%224); هر كه عبرت آموزشى اش بیش تر باشد، خطاها و لغزش هایش كم تر خواهد بود.

مولى الموّحدین(علیه السلام) در وصیتش به امام حسن(علیه السلام)مى فرماید: «استدل على مالم یكن بما قد كان فانّ الامور اشباه»[5](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%225); حوادث آینده را در پرتو حوادث گذشته بررسى كن; كه حوادث شبیه هم هستند (تاریخ تكرار مى شود.)

امام صادق(علیه السلام) عبرت آموزى را عبادت مى داند:«كانَ اكثر عبادة ابى ذر التفكر و الاعتبار.»[6](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%226)و رسول گرامى در اهمیت عبرت آموزى مى فرماید: «غافل ترین مردم كسى است كه از دگرگونى حوادث دنیا پند نیاموزد.»[7](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%227)

**عدالت خواهى; نقطه عزیمت**

یكصد سال پیش، مردم از ظلم و فساد درباریانى همچون*عین الدوله ها*و*علاء الدوله ها*و حكّام جور در تهران و اصفهان به ستوه آمده بودند، درباریانى كه فعّال مایشاء بودند، در عوض تقدیم اموال ستم دیدگان بى پناه، به حكومت ولایات مى رسیدند و هر آنچه مى خواستند بر سر مردم و رعایاى بى پناه مى آوردند و این بى نوایان حتى توان اظهار تظلّم نداشتند و اگر صداى مظلومى بلند مى شد، ظالم با فرستادن هدایاى فراوان مهر سكوت بر دهان درباریان و شاه مى زد و شاه را سرگرم هوس رانى هاى خود مى كرد; شاهى كه حاضر به شنیدن سخنان پریشان كننده نبود.

*امین الدوله*در خاطرات خود، در این باره مى نویسد: «ناصرالدین شاه در اوان حكومت، مردى لطیف و با روحى لطیف و متوجه به مسائل و دلسوز و حتى در هفته روزى را براى اظهار تظلّم عموم قرار داده بود. اما این لطافت و محبت طولى نكشید كه آقا دیگر طاقت شنیدن هیچ سخن مكدّر را نداشته و همه باید سخنى را مى گفتند كه روح والا حضرت را مكدّر نكند.»[8](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%228)

و این روند با بر مسند حكومت نشستن*مظفّرالدین شاه*ادامه پیدا كرد. وى كه دایم بیمار بود، عنان حكومت را در دست*عین الدوله*قرار داد; دیكتاتورى كه فعال مایشاء بود، تا این كه فریاد علما و رهبران دینى برآمد و در اعتراض به وضع موجود، به صحن حضرت عبدالعظیم(علیه السلام)مهاجرت نموده، در آن جا به تحصّن نشستند. خالى شدن شهر از روحانیت درآن زمان امرى نبود كه بتوان به آسانى از آن گذشت; چه آن كه بسیارى از امور دنیوى مردم نظیر معاملات نیز به دست علما انجام مى گرفت. خروج آنان از شهر موجب اختلال در امور معنوى و مادى مردم گشت و موج نارضایتى و اعتراض را برانگیخت و روز به روز بر تعداد مهاجران به حرم حضرت عبدالعظیم(علیه السلام) افزوده شد و این حركت، كه از محرّم سال 1323 قمرى آغاز گردید، در تاریخ معاصر به جنبش عدالت خواهى مشهور شد; چون یكى از خواسته هاى مهم علما، تأسیس «عدالت خانه» در تمام شهرهاى ایران براى جلوگیرى از ستمگرى هاى حكّام و اجراى قوانین اسلام درباره مردم به طور یكسان بود.[9](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%229)

**نكات عبرت آموز جنبش عدالت خواهى**

بارى، حركت علما با مهاجرت صغرى و كبرى، كه پس از تحصّن در زاویه مقدّسه صورت گرفت و همراهى مردم، سرانجام در تاریخ 14 جمادى الثانى سال 1324، فرمان تأسیس «مجلس منتخبان» توسط مظفّرالدین شاه صادر گردید و این به معناى پیروزى حركت مردمى و دینى بود كه به رهبرى علما صورت گرفت. ولى آنچه در این رهگذر باعث عبرت آیندگان مى گردد، نكاتى است كه به اختصار مرور مى شوند:

**1. «دشمن شناسى»**

هر حركت اصلاحى، خواه فردى یا اجتماعى، خالى از مخالفت و ممانعت داخلى و خارجى نبوده و نیست و این كنشگران یا قیام كنندگان هستند كه باید دوست واقعى و دشمن اصلى را باز شناخته، دست همراهى با اوّلى و مقابله با دومى بدهند تا بتوانند به مقصد و هدف خود نایل آیند.

در نهضت عدالت خواهى، آنچه مایه عبرت آیندگان است این كه عدالت خواهان به جاى آن كه به همراه علما در مهاجرت كبرایشان كه به سوى عتبات متبرّكه در حركت بودند، آن ها نیز در مساجد و مراكز فرهنگى و امام زاده هاى خود متحصّن شوند و با توكّل بر خدا به ستیز با استكبار و استعمار بپردازند، به دامن استعمار پناه آورده، در سفارت خانه دشمنى متحصّن شدند كه هنوز ضرب شصت علما و مردم در قضیه حرمت تنباكو، او را عذاب مى داد و در كمین نشسته بود كه با دخالت در امور مهم كشور، زخم كهنه خود را التیام بخشد. از این رو، در جواب درخواست كمك مردم و برخى از رهبران مشروطه، درِ سفارت خانه را به روى مردم گشود تا بتواند با خیالى آسوده، در مركز پرگار آن حركت عظیم قرار گرفته، ریشه اش را در امور كشور محكم كند.

در حقیقت، عدم شناخت دشمن اصلى و ضعف در دشمن شناسى بود كه عدالت خواهان به جاى آن كه جنبشى بر ضد استعمار، كه ریشه و بنیان هر استبدادى است، به راه اندازند و انقلابى علیه استبداد نموده، هدف خود را سد كردن مجارى و عوامل استبداد قرار دهند، از استعمار در جهت رفع استبداد طلب یارى نمودند! و این استمداد، هم در عمل با تحصّن در حیاط سفارت خانه و هم با مكاتبات صورت گرفت; چنان كه یكى از رهبران مشروطه طى نامه اى از سفارت انگلیس تمنّاى كمك كرد و از عمّال استبداد به آن ها شكایت كرده، نوشت: «با در نظر گرفتن دوستى دیرینه فیمابین این جانب و نمایندگان سفارت انگلیس، چون این شخص (اتابك) مى كوشد از هر فرصتى براى توهین و ریختن خون مسلمانان به منظور ایجاد اغتشاش و آشوب در مملكت استفاده كند،... متمنّى است با در نظر گرفتن دوستى فیمابین، از بذل مساعى خود براى پایان دادن به این ستمگرى ها و تعدیات خوددارى نفرماید.»[10](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2210)

پس از به دست آوردن مشروطه نیز اظهار مى دارد كه «همراهى دولت انگلیس را هم با ملت، همه مى دانند كه تا چه اندازه همراهى كرد. در حقیقت، ما این مجلس محترم را از مساعدت و همراهى دولت انگلیس داریم.»[11](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2211)

البته جریانات و تفكراتى در میان علما و مردم بودند كه از استعمار انگلیس و عوامل آن غافل نبودند، اما این تفكر در سطح ملّى در اولویت نبود.*نجفى*در این باره مى نویسد: «البته بودند جریانات و تفكراتى كه روى مسأله در كمین نشستن استعمار و یا ریشه ها و شاخه هاى آن در ایران توجه و دقت مى كردند، اما واقعیت این است كه این مسأله مهم هیچ گاه در سطح ملّى در اولویت دستور كار مجاهدان و مدافعان انقلاب مشروطیت قرار نگرفت.»[12](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2212)

و این ضعف در دشمن شناسى و فراموش كردن خطر استعمار و عدم شناخت دشمن اصلى و دست حاجت به سوى انگلستان سیلى خورده دراز كردن، هزینه سنگینى براى ملت و مملكت ما داشت و كم ترین آن بر سر دار رفتن*آیة الله شیخ فضل الله*و ترور*سیدعبدالله بهبهانى*و سلطه سكولارها بود.

محقق مذكور به دو مورد از پیامدهاى فراموش كردن خطر استعمار انگلیس اشاره كرده، مى نویسد:

«نخست، تهاجم فرهنگى غرب بعد از مشروطه در شعارهاى انحرافى و یا تفسیرهاى غیر دینى، الفاظ مشترك مشروطه را از محتواى دینى و بالندگى و قداست ساقط كرد و واژه هاى آزادى، عدالت، برابرى و... را ـ ابتدا در مفاهیم لیبرال و گاه اومانیستى ـ مطرح كرد و این به منزله غربى شدن فرهنگ انقلاب مشروطه بود. البته با تهى شدن الفاظ مشترك مزبور از بار اسلامى و تفسیر و قرائت غربى آن، فرهنگ انقلاب مشروطه به بزرگ ترین دشمن و عامل بدبختى ایران ـ یعنى استعمار غرب ـ نه به چشم عامل درد و بیمارى، كه به چشم دوا و شفا نگریست.

دوم، با در نظر نگرفتن غرب و استعمار آن، استبداد و ماهیت استبداد ایران هم درست شناخته نشد و نتیجه این سهل انگارى، سیطره استبداد و نظام شاهنشاهى پهلوى بود; سلسله اى كه علاوه بر مستبد بودن، به مراتب خشن تر و پیچیده تر از قاجار بود و از نظر وابستگى به خارج و دخالت در كشور، گوى سبقت را در طول تاریخ ایران از همه ربود و ابعادى از حضور بیگانه را در ایران فتح باب كرد كه هیچ گاه تصور آن نمى رفت.»[13](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2213)

آنچه ملت شریف ایران و آنانى كه در رأس امور هستند باید از آن واقعه تاریخى عبرت گیرند آن است كه هیچ گاه استعمار زمان ـ یعنى غرب و بخصوص امریكا ـ را فراموش نكنند و بدانند كه او نیز همانند انگلیس، هنوز از سیلى امام راحل(قدس سره) و مردم ایران در جریان انقلاب و تسخیر لانه جاسوسى و شكستن ابهّت او در منطقه و دنیا، داغدار و در كمین است تا بتواند آن زخم كهنه را آلام بخشد و با هوشیارى خود، زمزمه هاى نامیمون داخلى را در طرح دوستى دو مجلس و امثال آن، كه روزنه اى براى ورود همه جانبه است، نادیده نگرفته و فعالیت هاى داخلى و خارجى را در جهت پاك كردن حافظه ملت از دشمنى هاى مستمر امریكا، وجهه همت قرار داده است. باید كلام شریف امام را، كه امریكا را شیطان بزرگ دانستند، فراروى خور داشته، كماكان همراه سكّاندار كشتى انقلاب و رهبر آگاه و هوشیار باشند تا بار دیگر سرنوشت مشروطه تكرار نشود.

**2. انحراف در هدف**

بدون تردید، آنچه بیش از هر چیزى دغدغه علما و مردم بوده، موجب جنبش عمومى گردید، بیدادگرى دستگاه حاكم و بى توجهى و تجاوز به حقوق دینى و اجتماعى از سوى سلاطین قجرى بود، و همه نویسندگانى كه درباره نهضت عدالت خواهى (مشروطه) قلم زدند، ماجراى توهین*مسیونوز بلژیكى*نسبت به دین و روحانیت را یكى از وقایع و مقدّمات نهضت مذكور برشمردند، تا جایى كه مورّخان و رجال سكولار نیز نتوانستند آن را كتمان كنند.*احتشام السلطنه*، كه دومین رئیس مجلس مشروطه اول است، در خاطراتش مى نویسد: «ماجراى مجلس نشینى*بال ماسكه*و شركت مسیونوز بلژیكى، مدیر گمركات، با لباس روحانیت در آن مجلس[رقص و مى گسارى ]بر سر زبان ها بود و عكس هایى كه آن شب برداشته بودند، تكثیر شده و دست به دست مى گشت و محافل روحانى طهران را به شدت خشمگین و عصبانى ساخته بود. مردم و روحانیون عمل مسیونوز را توهین به اسلام و شریعت مطهّر مى دانستند و به شدت انتقاد مى كردند. این شكایت ها به مجالس عمومى راه یافت و...»[14](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2214)

بیدادگرى و ظلم به مردم و بى عدالتى دستگاه حاكم علما و رهبران دینى را بر آن داشت كه در جهت اصلاح امور دین و دنیاى مردم، حركت كرده، خواستار عدالت خانه اى شوند تا مظلومانى همچون*سید هاشم بازرگان* بتوانند حق خود را بستانند. از این رو، یكى از خواسته هاى اصلى علماى متحصّن در حرم حضرت عبدالعظیم(علیه السلام)، ایجاد عدالت خانه بود و جنبش مردمى نیز «جنبش عدالت خواهى» نام گرفت.*مهدى انصارى*درباره علت درخواست علما مى نویسد: «اساساً عدالت خانه بدان جهت از طرف روحانیون متحصّن انتخاب گردید كه در واقع با مشكل مردم ـ یعنى عدالت اجتماعى ـ سازگارتر بود.»[15](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2215)

اما این هدف و خواسته دینى قیام كنندگان بر روشن فكران وابسته و مواجب بگیران و عاملان استعمار، كه سوداى مشروطیت غربى را در سر مى پروراندند، گران آمده بود و منتظر فرصتى بودند تا بتوانند نقشه خود را عملى سازند. از این رو، آن هنگام كه علما و رهبران دینى نهضت عدالت خواهى با مهاجرت به قم دومین تحصّن بزرگ خود را در كنار حرم اهل بیت(علیهم السلام) تشكیل دادند، جمع كثیرى از مردم به سوى سفارت خانه انگلیس هدایت شدند و در این هنگام بود كه شب پره گان صحنه را خالى از بزرگان دین دیدند و افكار عمومى و ساده مردم را از هدف مقدّسى كه در پیش گرفته بودند، منحرف ساختند و در آن جا بود كه ناگهان رنگ قیام دینى مردم تغییر كرد.

*اسماعیل رائین*در این باره مى نویسد: «تحصّن در سفارت و حمایت علنى انگلیسى ها در تهران و لندن از انقلابیون چهره شورش و انقلاب را تغییر داد.»[16](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2216)

و این به دلیل اجراى نقشه استعمارى انگلیس توسط منوّرالفكرانى همچون*تقى زاده*و سخنرانى هاى*ژارژ دافر*و عوامل داخلى آن ها در سفارت بود، و اجراى این نقشه چنان مؤثر افتاد كه مردمى كه براى عودت علماى مهاجر به قم، دست یارى به سوى سفارت دراز كردند، نه تنها خواستار برگشت آن ها نشدند، كه آن ها را مفید به حال مظلومیت عموم ندانسته، حاضر به استقبال از آن ها نگردیدند.

*وكیل الدوله*كه خود از شاهدان و متحصّنان در سفارت انگلیس بود، در این باره مى گوید: «*ژارژ دافر*هر روز براى متحصّنین سخنرانى نموده و مردم را امیدوارى مى دهد; دو روز قبل گفته است: هرگاه علما از قم بیایند، شماها به استقبال خواهید رفت؟ گفته اند: خیر. گفته است: هرگاه به سفارت بیایند و دست و صورت شماها را ببوسند و خواهش نمایند بیرون خواهید رفت؟ گفته اند: خیر. باز گفته است: هرگاه در سفارت بیایند و از شما خواهش نمایند كه بیرون بیایید، خواهید رفت؟ گفته اند: خیر.آن گاه اعلان داشته است: شما الآن تحت حمایت دولت انگلیس هستید و از احدى ترس و واهمه نداشته باشید. توپ هاى دولت انگلیس مستعد است و حاضر، كه سرازیر خواهد شد.»[17](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2217)

در این زمان بود كه*حسینقلى خان نوّاب و میرزا یحیى خان*، منشى هاى سفارت، را به میان متحصّنان فرستادند تا نقشه اصلى خود را، كه همانا انحراف در هدف قیام كنندگان و تغییر ماهیت انقلاب از عدالت خواهى به مشروطیت غربى بود، عملى كنند.*عبدالله بهرامى*در خاطرات خود مى نویسد:*«حسینقلى خان نوّاب و میرزا یحیى*، منشیان سفارت، در ملاقات با متحصّنین گفتند: بهتر آن است كه مقصود را بالا ببرید و اهمیت بدهید. متحصّنین گفتند: ما عدالت خانه مى خواهیم. نوّاب گفت: نه، این خوب نیست، بگویید ما مشروطه مى خواهیم.»[18](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2218) اما این خواسته اولیه و اصلى متحصّنین پس از نشستن بر سر سفره استعمار و گوش دادن به سخنرانى هاى عاملان استعمار، رنگ باخت و از
دیگ استعمار، مشروطیت سر درآورد و پس از چندى، آن گاه كه كاردار انگلیس از متحصّنان پرسید: «مقصود شما چیست تا با شاه صحبت شود، گویا آقایان (روحانیون) را مى خواهید بر گردانید؟» گفته اند: «خیر، به آن قناعت نداریم. گفت: شاید عزل*عین الدوله*را هم مى خواهید؟ گفتند: این هر دو به حال مظلومیت عموم چه فایده اى دارد; ما مشروطه مى خواهیم. او پرسید: مشروطه چیست؟ در پاسخ نتوانستند مقصود را برسانند. خود كاردار توضیح داد و مردم گفتند: ما همین را خواستاریم.»[19](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2219)

*ضیاءالدین درى*، از شاهدان عینى ماجرا، نیز مى گوید: «سخن از مشروطه در میان نبود و این كلمه را كسى نمى دانست و لفظ مشروطه را اعضاى سفارت به مردم تعلیم دادند.»[20](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2220)

*حیدرخان عمواوغلى*نیز در خاطراتش مى نویسد: «متحصّنین سفارت مطلقاً اطلاعى از وضع مشروطیت نداشته، ترتیب آن مسبوق نبود. فلهذا، هیأتى از عالمان مملكت همیشه دستورالعمل هاى باطنى خودشان را به آن ها تلقین مى نمودند كه من هم جزو آن هیأت مشغول كار بودم.»[21](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2221)این*عمو اوغلى*همان كسى است كه پس از استقرار مشروطیت غربى،*سید عبدالله بهبهانى* را ترور كرد.

البته برخى از رهبران دینى مشروطه نیز در ابتداى امر، به گمان آن كه مبناى دین اسلام بر عدالت و مشاورت و اصول دین بر مشروطیت است،[22](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2222) و مشروطیت را حكومت كردن بر طبق شریعت اسلام و عدالت و مساوات مى دانستند،[23](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2223) با منوّرالفكران هم صدا شده، دم از مشروطیت مى زدند. اما مشروطیتى كه به تعبیر برخى از رهبران آگاه، از دیگ سفارت انگلیس درآمد، غیر از آن بود كه در شریعت مطرح است; چون منوّرالفكران در اندیشه سلطنت مشروطه بودند; همان كه در غرب بوده نه آن كه در دین مطرح است. از این رو، براى تغییر عنوان «مجلس شوراى اسلامى»، كه در فرمان مظفرالدین شاه بود، در سفارت انگلیس به بست نشستند و سرانجام، در تاریخ 18 جمادى الثانى 1324 ـ یعنى پس از چهار روز ـ فرمان سابق تصحیح گشت و جمله «مجلس شوراى ملّى» به جاى «مجلس شوراى اسلامى» ثبت گردید.[24](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2224)

*شیخ فضل الله نورى* و هوادارانش پى بردند كه در سفارت، براى تربیت فكرى متحصّنان تلاش هاى فراوانى انجام گرفته است تا از اجراى قوانین شرع و دخالت روحانیان ممانعت به عمل آید و سیاست واقعى مشروطه، «كنستیتوسیون»، به مرحله اجرا گذارده شود. بدین روى، در مقابل «مشروطه»، «مشروطه مشروعه» را مطرح نمود و وضع قانون در برابر مقررات اسلام را جایز ندانست و تنها آن را در یك صورت صحیح شمرد: كه قانون مملكت مطابق مقررات شریعت باشد.[25](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2225)

اما تلاش*شیخ فضل الله*و ایستادگى تفكر دینى در مقابل تفكرات سكولارهایى همچون*تقى زاده*به جایى نرسید و سرانجام، تفكر سكولاریستى سر شیخ شهید را بر دار نامردمى كشید و*سید عبدالله بهبهانى*را در مقابل دیدگان نزدیكانش به گلوله كینه بست و زبان*سیدمحمّد طباطبایى*را در كامش حبس كرد و میدان عمل در دست استعمار و عمّالش قرار گرفت و در نهایت، دستار حكومت به دست مستبدى همچون*رضاخان*داده شد كه به گواهى تاریخ، هیچ یك از سلاطین قاجار به مثل او نكرده بودند.

به هر تقدیر، نسخه اى كه در سفارت انگلستان در ایران، پیچیده شد و توسط عوامل داخلى استعمار اجرا گردید، جنبش دینى و مردمى را به كج راهه رهنمون كرد و پیامدهاى منفى فراوانى به همراه داشت كه برخى از آن ها عبارتند از:

الف. كنار گذاشتن اندیشه دینى و حذف رهبران دینى;

ب. استحاله محیط فرهنگى و ترویج تفكر غربى و سكولاریستى;

ج. ناامیدى و سرخوردگى متدینان و كناره گیرى از سیاست;

د. واپسگرایى اجتماعى و سیاسى و وابستگى اقتصادى;

هـ. وابستگى مطلق به غرب و غرب زدگى همه جانبه.

عبرتى كه مى توان گرفت این است كه سر بر آشیان استعمار سپردن، خواه انگلستان آن روز و یا غرب و امریكاى امروز، و دست تمنّا به سوى آن ها دراز نمودن جز كج راهى و انحراف، رهاورد دیگرى ندارد. و این حقیقت آن گاه بیش تر نمایان مى شود كه بدانیم انگلستان كه مى خواست به یارى انقلابیان بیاید و در خانه اش را به روى آن ها گشود، عاقبت آن چنان گریبان مشروطه را گرفت. حال كه استعمار و بخصوص امریكا، آشكارا به دشمنى با مردم و انقلاب آنان مشغول است و علناً بودجه براى براندازى انقلاب تصویب مى كند، چشم طمع دوختن به او و سوداى همكارى او در سرداشتن، چه ارمغانى خواهد آورد و چه عاقبتى خواهد داشت؟ عاقلان دانند.

مطمئناً آنچه مى تواند سد آهنین در مقابل مطامع و رؤیاهاى استعمار و حفاظت از دستاوردهاى انقلاب اسلامى باشد، «ولایت مطلقه فقیه» است و تا زمانى كه بدان آسیبى نرسد، انقلاب و اهداف آن محفوظ خواهد ماند، و به همین دلیل است كه نوك پیكان حملات به سوى این عمود خیمه انقلاب نشانه رفته است.

**3. نفوذ نااهلان در مجلس**

مهم ترین دستاورد نهضت عدالت خواهى، تشكیل مجلس قانون گذارى بود كه اول بار به صورت رسمى، در ایران تشكیل گردید و بارقه امیدى در دل رهبران دینى و مردم ستم كشیده پدید آورد; چه آن كه انتظار داشتند در این مجلس، قوانینى برابر شریعت اسلامى و الهى تدوین گردند تا در پرتو آن ها طعم شیرین امنیت اجتماعى و سیاسى را چشیده، در پناه قوانین اسلامى زندگى آرام و بى تكلّفى تجربه كنند.

اما این امید با ورود افرادى همچون*تقى زاده*، كه سوداى از سرتا پا غربى شدن را در سر داشت و در راه پیاده كردن نقشه استعمار سعى تمام نمود، كم رنگ گشته و آن گاه كه دیدند منوّرالفكران در مقابل مذهبى هاى مجلس، كه هوادار قوانین آسمانى بودند و مى گفتند: بیایید فكرتان را منحصر به اجراى قانون اسلام كنید، ایستادند و به مقابله با آن ها پرداختند، سرانجام این اختلاف به موفقیت جناح مقابل مذهبى ها ختم گردید و پیش نویس طرح تنظیم قانون توسط*حسن پیرنیا*و برادرش*حسین پیرنیا*، مؤتمن الملك، فرزندان*میرزا نصرالله خان نائینى*و نیز همیارى*سعدالدوله*كه چند كتاب قانون از مجلس انگلیس و یك نسخه از قانون اساسى بلژیك را از منشى بلژیك به دست آورده و در اختیار هیأت مزبور قرار داده بود ـ آن ها مشغول تدوین قانون شدند.[26](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2226) جناح مذهبى در این هنگام، از مجلس قطع امید كردند; چرا كه مشروطه اى كه از دیگ سفارت انگلیس درآید و قانون مجلسى كه از اروپا نسخه بگیرد، مسلماً نمى تواند خواسته هاى مسلمانان ستم دیده و قشر محروم جامعه را برآورده سازد; زیرا قانون اساسى بلژیك و فرانسه و كشورهاى حوزه بالكان اگر مى توانستند عدالت و امنیت را براى ملت خود به ارمغان مى آوردند، آن همه بدبختى در آن دیار وجود نداشت، و اگر افرادى همچون تقى زاده و*حاج امین الضرب*قانون این كشورها را سرمشق قرار مى دهند،[27](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2227) معلوم است كه چه پیامدهایى را باید انتظار داشت.

سؤال اساسى این است: چه اتفاقى افتاد كه مجلسى كه دستاورد تلاش مردم مسلمان به رهبرى علماى دینى بود، قانونى تصویب كرد كه ریشه در قوانین كشورهاى غربى داشت؟

پاسخ این پرسش را باید در تركیب نمایندگان و نااهلانى كه وارد مجلس شده بودند، جستوجو كرد.

سرّش این است كه مجلسى كه با تلاش علما و رزمندگانى همچون*ستارخان*كه مى گوید: «من حكم علماى نجف را اجرا مى كنم»[28](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2228) به دست آمد، به هنگام انتخابات، افرادى همچون تقى زاده، كه به هنگام مبارزه سردارانى همچون ستارخان، سردر آستان سفارت بریتانیاى كبیر مى سایید و به هنگام شدت درگیرى در تبریز، به مدرسه امریكاییان كه محل امن افرادى همچون او بود پناه مى برد، به مجلس راه یافتند.[29](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2229) و یا كسانى همچون*احتشام السلطنه*كه به هنگام مبارزه نفس گیر مردم، در آلمان با امنیت خاطر نظاره گر اوضاع و تلاش علما بود و هیچ اعتقادى به دخالت دین و روحانیت در امور اجتماعى و سیاسى نداشت، بدان جا وارد شدند. او خود در خاطراتش نقل مى كند كه به هنگام حكومت در زنجان، طلّاب را سركوب كرد، و مى نویسد: «طلّاب مدرسه شاه در امورات مداخله مى كردند و حكومت در مقابل آخوند و نفوذ و جمعیت آن ها و دخالت هایى كه در امور مى كردند بكلى بى اقتدار بود. یك روز فرّاش ها و اجزاى داروغه گرى را با چوب و چماق على الغفله بر سر آن ها فرستادم و قبل از آن كه بگذارم به اهالى شهر خبرى بفرستند و برضد فرّاشان حكومتى حركتى بنمایند یا اغواى شورشى بكنند، ظرف چند دقیقه چند سر و دست از آن ها شكسته شد و رؤساى ایشان - یعنى*سیداسدالله و ملّاآقا* نام ـ را دستگیر كردند. در دارالحكومه، قبلا استعداد كافى براى جلوگیرى از شورش و انقلاب عمومى حاضر كرده بودم. به محض آن كه*سید اسدالله و ملّاآقا*را وارد دارالحكومه كردند، دستور دادم عمامه آن ها را برداشته و چوب زیاى به ایشان زدند.»[30](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2230)

از این كه وى از شورش عمومى و اهالى شهر واهمه داشت، معلوم مى شود كه طلّاب و علماى شهر برخلاف خواسته مردم عمل نمى كردند و دخالت در امور چیزى جز رسیدگى به مشكلات مردم نبود، و اگر غیر از این بود، چرا حكومت نگران شورش عمومى و حمایت مردم از طلّاب بود؟ پس باید تحت حمایت عامّه قرار مى گرفت.

بارى، چنین فردى پس از پیروزى مردم، نه تنها كنار گذاشته نشد، بلكه وارد مجلس گردید و حتى به عنوان رئیس مجلس نیز برگزیده شد و پس از قرارگرفتن بر مسند ریاست مجلسى كه به بركت تلاش علماى مذهبى و مردم به دست آمده بود، همان تفكر سكولاریستى خود را حفظ نمود و علاقه اى به دخالت علما در امور اجتماعى و سیاسى نداشت و چنان كه نوشته اند: حساسیت خاصى نسبت به*سیدعبدالله بهبهانى*، كه از رهبران اصلى مشروطه بود، داشته و حتى روزى در صحن مجلس بر ضد سید سخنرانى كرده، نسبت رشوه خوارى و جاه طلبى به او داد.[31](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2231)این در حالى است كه خود اعتراف مى كند: «سید عبدالله فرشته اى بود كه خداوند براى پیشرفت كار مشروطیت مأمور ساخته بود.»[32](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2232)

وى در حالى مخالف دخالت علما و طلّاب در امور سیاسى و اجتماعى بود كه خود معترف بود اصل مشروطیت و آزادى حاصل تلاش علما و طلاب دینى بود. در خاطراتش مى نویسد: «جمیع علماى اعلام و جامعه روحانیت طهران از طلّاب علوم دینى تا بزرگ ترین مجتهد معاصر، در آن نهضت دینى و ملّى[= نهضت تنباكو] یار و یاور و حامى مردم و مجرى فتواى تحریم بودند كه نهال آزادى و مشروطیت ایران، در آن واقعه كاشته و آب یارى گردید و امروز همان نهال بارور شده است.»[33](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2233)

با این همه، پس از استقرار مشروطیت و تشكیل مجلس، تحمّل دخالت علما و طلّاب را در امور نداشت و نظارت و اصرار آن ها در تدوین قانون برابر شریعت را دخالت در امور و جاه طلبى مى دانست. سرّش آن است كه آنان (روشن فكران سكولار) در پى تثبیت و حاكمیت قانون سكولاریستى و غربى و استقرار مشروطیت غربى بودند و علما و مذهبى هاى آگاه را مانع مقاصد خود مى دانستند. از این رو، دخالت آن ها را برنتافته، چنان عرصه را بر شیخ شهید و یارانش تنگ كردند كه آنان چاره اى جز تحصّن و پناه آوردن به حرم حضرت عبدالعظیم حسنى(علیه السلام)نداشتند و براى رساندن پیام خود به تاریخ، به آن مكان مقدّس پناه بردند.

بدین سان، مجلس با تلاش علماى دین و مردم براى تقویت اسلام و حفظ خون هاى مسلمانان و اصلاح امور عامّه تأسیس گردید; چرا كه اگر اصرار علماى نجف و اصفهان و تهران نبود، چنین مجلسى تشكیل نمى شد. این علماى نجف بودند كه درخواست نمودند: «ما غرضى جز تقویت اسلام و حفظ خون دماء مسلمین و اصلاح امور عامّه نداریم. على هذا، مجلسى كه تأسیس آن براى رفع ظلم و اغاثه مظلوم و اعانت ملهوف و امر به معروف و نهى از منكر و تقویت ملت و دولت و ترفیه حال رعیت و حفظ بیضه اسلام است، قطعاً و عقلا و شرعاً و عرفاً راجح، بلكه واجب است.»[34](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2234)

آن مجلس جولانگاه روشن فكران سكولارى همچون *تقى زاده و حیدرخان عمو اوغلى و احتشام*و دیگرانى بود كه غرضى جز سكولاریزه كردن قانون و حاكمیت نداشتند و گروهى نیز تنها در پى مطامع و منافع شخصى بودند و نه تنها صلاحیت سیاسى و اجتماعى براى قرار گرفتن بر كرسى قانون گذارى نداشتند، حتى صلاحیت اخلاقى لازم را هم نداشتند; چنان كه در نوشته ها آمده است: «چند نفر از كهنه دزدهاى سابق، كه در تمام عمر، امورات خود و پدرانشان را از طریق دزدى و رشوه خوارى مى گذراندند و شهرت خوبى نیز نداشتند.»[35](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2235)

سرّ این امر را باید در تسامح مردم در انتخاب نمایندگانى همچون آنان جستوجو كرد; زیرا در اثر سهل انگارى و مسامحه و عدم مراقبت آنان بود كه افرادى وارد مجلس شدند كه نه تنها در صف مبارزان نبودند، بلكه در مقابل آن ها و بر سر سفره استعمار ارتزاق مى كردند. پر واضح است كه هر ملتى زمام امور مملكت و كرسى قانون گذارى را در اختیار افرادى قرار دهد كه به گاه مبارزه، رنج سنگرنشینى متحمّل نشده باشند و دل و جان به انقلابیان نسپرده باشند و هنگام سختى و رنج جنگ و انقلاب، گوشه امنى تمنّا مى كرده و در پى پر كردن كیسه هاى خود بوده اند، سرنوشتى جز چنان مشروطه اى در پیش نخواهد داشت.

این همان عبرتى است كه اولوالالباب را شایسته و بایسته است از آن بهره جسته، ره سعادت پیش گیرند و زمام امور دین و دنیاى خود را به دست كسانى نسپرند كه در تفكر، سكولار و در عمل، لاابالى و بى قید و در مبارزه، عزلت نشین باشند; چه آن كه اگر چنین كسانى راه بر خانه ملت و كرسى قانون گذارى پیدا كنند، نه تنها به قانون دین دل نمى دهند، كه تلاش مى كنند قانونى بسازند كه به بركت بیت المال مسلمانان و بهره گیرى از امكانات حكومت دینى، قلم در دست كسانى نهند كه خط بطلان و توهین بر ارزش ها كشند و با بهره گیرى از آزادى، دین و سنّت الهى و نبوى را به سخریه گیرند; چنان كه در مشروطه كردند.

**4. آزادى بیان یا ابزار هتاكى؟**

ایران با همه قدمت و استوارى فرهنگى اش، كه حاصل بهره گیرى از آموزه هاى دینى بوده است، هماره از دو مشكل عمده رنج مى برده: یكى دشمن خارجى و دیگرى استبداد داخلى. این امر در دوران قاجار بیش از هر زمان دیگر رخ نمایانده است. هرچند این دو در جریان نهضت تنباكو، در مقطعى كوتاه در مقابل عزم دینى و فرهنگى مردم زانو زدند، اما پیر استعمار با تزویر و بهره گیرى از ناتوانى و بى كفایتى حكّام قجرى، توانست بار دیگر اقتدارش را بر این سرزمین راسخ كند و با پنهان شدن در پشت استبداد داخلى، توده را مشغول مستبدان داخلى نموده، خود را از ضرب شصت دین و ملت محفوظ دارد و نقشه استعمارى اش را پیاده كند. در جریان مشروطه در این زمینه، كاملا موفق شد.

آنچه در این قسمت از نبشتار مطمح نظر است آن كه نهضت مردمى توانست براى مدت كوتاهى، دست استبداد را كوتاه نموده، موقّتاً احساس آزادى كند. اما نه تنها نتوانست از این آزادى موقّت بهره گیرد و در جهت تعالى دین و دنیاى خود بكوشد تا در پرتو آموزه هاى دینى اش، رهایى از استعمار را نیز تجربه كند، بلكه میدان را در اختیار كسانى قرار داد كه با این موهبت موقّت، به جنگ و تخریب و توهین به دین و ارزش هاى حاكم شتافتند; یعنى روشن فكران غرب زده اى كه تا پیش از نهضت عدالت خواهى، جرأت قدعلم كردن در مقابل استبداد را نداشتند و در حسرت آزادى بیان به سر مى بردند، پس از آزادى كه به بركت تلاش علما و جان بازى مردم به دست آمد، با بهره گیرى از آن و به بهانه «آزادى بیان»، با بیان و بنان خود، ارزش هاى الهى و دینى را مورد هجوم همه جانبه قرار دادند. این گروه، كه از هر نوع امكاناتى برخوردار بودند، بیش از هر چیزى از مطبوعات و بخصوص روزنامه ها در جهت هدف اصلى شان، كه همانا سكولاریزه كردن قوانین و حكومت بود، بهره گرفتند و این بدان جهت بود كه این روشن فكران سكولار نه از وجهه مناسبى در میان توده مردم برخوردار بودند و نه جرأت رودرویى، مردم را داشتند. اما روزنامه ها به دلیل ویژگى هایى كه دارند، از قدرت تأثیرگذارى بالایى برخوردار بوده و هستند. این ویژگى ها عبارتند از:

الف. روزانه منتشر شدن كه از این نظر، تازگى خود را همیشه حفظ مى كنند.

ب. از لحاظ شمارگان، به تعداد زیاد منتشر مى شوند، به خلاف كتاب و مجلّه.

ج. مخاطبان خود را روزانه از اخبار و وقایع داخلى و خارجى باخبر مى كنند.

د. ارزان تر از سایر مطبوعات هستند. از این نظر تعداد بیش ترى قدرت خرید آن ها را دارند.

هـ. علاوه بر مطالب علمى و فكرى، به داستان و سرگرمى نیز مى پردازند.[36](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2236)

بدین سان، روشن فكران سكولار توانستند با بهره گیرى از مطبوعات، بر افكار عمومى و در نهایت، بر سرنوشت مشروطه تأثیر فراوانى بگذارند; به گونه اى كه صدها نشریه به مقوله فرهنگ سازى پرداختند و در واقع، به مدد آزادى پیش آمده در بحبوحه نهضت، توانستند آراء و اهواى خویش را مسلّط كنند. متأسفانه در این میان، روشناى آزادى تبدیل به سایه هاى غربیگرى، مذهب سوزى و عوام فریبى شد و هشدار پیش گامانى همچون شیخ فضل الله نیز فایده نكرد و خود شیخ دار كشیده شد.[37](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2237)

به بهانه «آزادى بیان» روزنامه ها راه هتّاكى به ارزش هاى دین در پیش گرفتند; روزنامه هایى كه بیش ترشان مشتمل بر سبّ علماى اعلام و طعن در احكام اسلام بودند و این كه باید در دین و شریعت تصرف كرد و فروعى از آن را تغییر داد و این كه افكار و گفتار رسول اكرم(صلى الله علیه وآله) مربوط به گذشته است و امروز در فرنگستان فیلسوف ها هستند و از انبیا آگاه تر و داناتر و بزرگ ترند و امام زمان(علیه السلام)را موهوم خواندند.[38](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2238)

روزنامه هاى زنجیره اى به دست*سید ضیاءالدین طباطبائى*در سال 1327 وارد عرصه مبارزه علیه مذهب و ارزش هاى دینى شدند. وى كه میداندار اصلاح طلبى و از طرفداران سرسخت آزادى بود، در سال 1327، سه سال پس از رسمیت یافتن مشروطه، از شیراز به تهران آمد و روزنامه*شرق*را تأسیس كرد. اما هیأت وزیران پس از مدتى، این روزنامه را به دلیل قانون شكنى تعطیل نمود. وى بلافاصله، روزنامه*برق*و پس از تعطیلى آن، روزنامه*رعد*را راه انداخت و بالاى صفحه اول آن نوشت «مردم باید بدانند» این همان شعارى است كه برخى از روزنامه ها در سال هاى اخیر آن را بالاى صفحه اول خود مى نویسند: «دانستن حق مردم است.» سیدضیاء از عوامل انگلیس بود.[39](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2239)

به هر حال، روزنامه هاى زنجیره اى گویا رسالتى جز هتك حرمت نداشته اند و این فرصت طلایى ـ یعنى آزادى بیان ـ حربه اى شده است در دست افرادى كه آن را براى تسویه حساب هاى گروهى و شخصى به كار گرفته اند.

*احتشام السلطنه* در خاطراتش مى نویسد: «روزنامه ها پر بود از تعریف و تملّق گویى و فحّاشى; تعریف و تمجید بى موقع از اشخاص غیرقابل تمجید و فحش و بدگویى بلاجهت به اشخاصى كه مستحق آن نبودند.»[40](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2240)

جالب این كه عده اى جراید مذكور را بیدار كننده توده مردم و خواهان عدالت اسلامى مى دانستند، شیخ فضل الله در جواب آن عده مى گوید: «اُف بر این دانش كه قبول كند این[جراید و جریده نگاران معلوم الحال و فرق ضالّه مؤید اساسى عدل اسلامى و جان فشان از براى آن باشند.»[41](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2241)

آنچه مایه عبرت صاحبان خرد است این كه اعطاى آزادى بى قید و شرط نه تنها به سود جامعه نیست، بلكه براى خود آزادى نیز مضرّ است و باعث از بین رفتن آن مى گردد. اعطاى آزادى خود حریمى دارد كه كم ترین حدّ آن حفظ آزادى دیگران و لطمه وارد نكردن بر ارزش ها و اعتقادات دیگران است; چیزى كه در مشروطه، از آن غفلت شد. آزادى قلم در اختیار كسانى قرار گرفت كه فقط خود و منافع گروهى و شخصى خود را ملاحظه نمودند و دیگر هیچ، و براى رسیدن به منافع، اصول و ارزش هاى عامّه را زیر پا گذاشتند.*شیخ فضل الله*در این باره در كتاب*تذكرة الغافل و ارشاد الجاهل*مى نویسد: «اى عزیز، اگر اعطاى حریت نشده بود، آن خبیث در محضر عمومى این همه انكار ضرورى نمى كرد و آن مرتد نمى نوشت كه «اصول دین دو است: توحید یعنى اتحاد و اتفاق، و عدل یعنى مساوات.» و آن*صور اسرافیل* ملعون نمى نوشت كه توسّل به هراسم و رسم شرك است، و آن بى دین در جریده نمى نوشت كه باید عمل به قرآن كنیم و امروز این قانون قرآن ماست و مجلس كعبه و باید در حال احتضار، پا را به سوى آن بكشید.»[42](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2242)

پر واضح است كه مراد*شیخ*از «حریت و آزادى» آن است كه هیچ قید و شرطى نداشته باشد و هیچ مسؤولیتى نپذیرد، وگرنه خود شیخ یكى از رهبران جنبش تنباكو و عدالت خواهى بود و نه تنها آزادى از استبداد، بلكه آزادى از استعمار را مطمح نظر قرار داده بود و این جراید را عاملان استعمار مى دانست. این چیزى بود كه اگر سایر انقلابیان بدان توجه مى كردند و عنان قلم را به دست روشن فكران غرب زده نمى سپردند، آن عاقبت تلخ بر مشروطه تحمیل نمى شد.

پس از انقلاب شكوهمند اسلامى در سال 1357، كه منجر به پیروزى مردم به رهبرى امام خمینى(قدس سره) گردید و آزادى بیان و بنان را به ارمغان آورد، نیز شاهد قلم هاى مسموم در جراید بوده ایم كه به ترویج افكار سكولاریستى مشغول بوده اند; روزنامه هایى مثل روزنامه بامداد و آیندگان[43](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2243) كه پس از آغاز جنگ تحمیلى تحت الشعاع جنگ قرار گرفتند و فضاى حاكم بر جامعه اجازه جولان به تفكرات سكولاریستى نمى داد. اما با پایان یافتن جنگ و خالى شدن صحنه اجتماعى از بوى عطر شهدا و روحیه ایثار و فداكارى، به تدریج بستر مناسبى براى طرح تفكرات دنیوى مهیا گشت و عناصرى كه در طول هشت سال دفاع مقدس جدا از جریان حاكم بر كشور، در گوشه اى عزلت پیشه كرده و یا در آن سوى مرزها به دور از دود و دم در پى فراگیرى افكار سكولاریستى روزگار مى گذراندند، به صحنه آرامى كه به بركت خون پاك شهدا و از خود گذشتگى جوان مردان خداجو به دست آمده بود برگشتند و آهنگى دوباره سرداده و نغمه ناكارامدى دین و حكومت در امور اجتماعى و بركنارى روحانیت و فقه و فقاهت از اداره امور مملكتى ساز كردند و دوباره با به دست گرفتن روزنامه هاى زنجیره اى بر ارزش ها و آموزه هاى دین تاختند.

در این جا، به گوشه اى از نامه «جامعه مدرسین حوزه علمیه قم» به رئیس جمهور، درباره تاخت و تاز این قلم به دستان اشاره مى كنیم. در این نامه، كه در تاریخ 18/1/79 نوشته شده، آمده است: «آنچه كه در چند سال اخیر، بر سر مسائل فكرى و فرهنگى آمده است چیزى جز آشفتگى، بى نظمى در حوزه اندیشه دینى و تزلزل عقاید و ابتذال فرهنگى نداشته است، به نحوى كه در برخى مطبوعات و محافل، به گونه هاى مختلف فرهنگ اصیل دینى مورد هجوم قرار مى گیرند و از جمله:

الف. اصول مسلّم اعتقادى مورد تعرّض قرار مى گیرد. علاوه بر انكار توحید و وحى و تمسخر معاد، ولایت ائمّه معصومین(علیهم السلام)كه محورى ترین اصل اعتقادى اسلامى شیعى است، مورد نفى قرار مى گیرد،[44](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2244) و گاهى عصمت انبیاى الهى و ائمّه معصومین(علیهم السلام) و الگو بودن رفتار و گفتار معصومین مورد انكار قرار مى گیرد.[45](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2245) عدم سازش امیرالمؤمنین با معاویه را ناشى از عدم درك مصالح توسط امیرالمؤمنین دانسته و وقاحت در كلمات و گفتار را به حدى مى رسانند كه بعضى از القاب نبى مكّرم اسلام را حاكى از غلبه فرهنگ جاهلى مردسالارى مى دانند...[46](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2246)

ب. تاریخ پر افتخار شیعه مورد تعرّض و انحراف و دست خوش تحلیل هاى مغرضانه و ناصواب قرار مى گیرد، واقعه عاشورا را مورد حمله قرار داده و هر دو طرف را ـ العیاذبالله ـ اهل خشونت محسوب كرده[47](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2247) و تأسى به سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین(علیه السلام)در شهادت طلبى، نوعى نگرش خشونت گرایانه شناخته مى شود[48](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2248) و بالاخره، عاشورا معلول تعارض هاى قومى و بالاخص، نتیجه خشونت پیامبر(صلى الله علیه وآله) در جنگ بدر و خیبر و... معرفى مى گردد.[49](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2249)

ج. احكام مسلّم فقه اسلام مورد انكار قرار مى گیرد;[50](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2250) احكام مسلّم ارث و قصاص و حق حضانت و طلاق و نفقه و ده ها فرع دیگر.

د. روحانیت شیعه و مشخصاً ولایت فقیه نیز مورد اهانت قرار گرفته و قشرى گرا و انحصارطلب[51](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2251)و نظام ولایت فقیه نظام دیكتاتورى و استبداد معرفى مى شود....»[52](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2252)

به راستى، اگر از عاقبت كار مطبوعات و نویسندگان سكولار در مشروطه درس عبرت بگیریم و همان آزادى را در اختیار جریده نویسان امروز قرار دهیم، آیا عاقبتى جز عاقبت مشروطه در انتظارمان خواهد بود؟

**5. ایجاد تفرقه در صف انقلابیان**

روشن است كه وفاق و همدلى نیروهاى كارساز و همبستگى بین ملل و بخصوص ممالك غنى و ثروتمند براى زورمداران و استعمارگران خوشایند نیست; زیرا وفاق و اتحاد راه هرگونه نفوذ و استثمار را براى استعمارگران و زیاده خواهان مسدود كرده، اجازه زیاده خواهى نمى دهد، از این رو، استعمار همواره سعى داشته است از طریق ایجاد تفرقه و اصل «تفرقه بینداز و حكومت كن»، به مقصود خود نایل آید. اما به كارگیرى اصل مذكور دو پیش شرط دارد: نخست آن كه نیروهاى كارساز و تأثیرگذار در هر جامعه را شناسایى نماید. سپس نقاط ضعف آن ها را دریابد تا از طریق آن، در میانشان نفوذ كند، آن گاه وارد آن گروه و نیروى مؤثر شده، با ایجاد تفرقه و گسست در میان آن ها، نقشه خود را، كه همانا استعمار و استثمار است، پیاده كند.

در مورد ایران نیز به كمك شواهد و اسناد تاریخى، به خوبى مى توان سازوكار مذكور را توسط استعمار انگلیس ردیابى كرد; به این صورت كه ابتدا در قضیه «نهضت تنباكو» و به سبب خسارت سنگینى كه متحمّل شد، متوجه نیروى مؤثر روحانیت شیعه در ایران گردید.*طبرى*در كتاب*ایران در دو سده واپسین*، به این مطلب اشاره كرده، مى نویسد: «استعمارطلبان انگلیس از دوران حوادث تنباكو و فتواى میرزا*حسن شیرازى*به عنوان مجتهد اعلم در نكشیدن قلیان و عدم معامله دخانیات، این نیرو[یعنى ]روحانیونى كه براى سیاست استعمارى انگلستان مشكلاتى پدید مى آورند را شناخته بودند. لذا براى بازسازى آن ها برنامه ریزى كردند.»[53](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2253)

پس از شناخت این نیروى مؤثر، درصدد شناسایى راه نفوذ در آن ها برآمده، با تشكیل انجمن هاى سرّى و فراماسونرى، تعدادى از طلّاب ضعیف النفس مانند*سیدجمال واعظ اصفهانى و میرزا یحیى دولت آبادى*را شكار كرده، آن ها را به عنوان روحانیان روشن فكر و برجسته در مقابل بزرگانى همچون*شیخ فضل الله*قرار داد و در صف رزمندگان و انقلابیان صدر مشروطه و به تعبیر رساتر، نهضت عدالت خواهى، تفرقه ایجاد كرد.

یكى از انجمن هایى كه مأموریت اجراى نقشه استعمارى انگلستان را بر عهده داشت، «انجمن سرّى سلیمان خان میكده» بود كه با 54 عضو توسط نُه روشن فكر سكولار، كه سه تن از آن ها ملبّس به لباس روحانى بودند، سرپرستى مى شد.[54](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2254) این انجمن براى نفوذ در حوزه نجف و علماى تهران و ایجاد تفرقه و پیشبرد اهداف از پیش تعیین شده تشكیل گردید. این واقعیت را به خوبى مى توان در برخى از موارد اساس نامه این انجمن ملاحظه نمود.

براى مثال، در ماده چهاردهم اساس نامه آمده است: «براى این كه از اول كار، دچار حمله مخالفین نشویم، رفقا باید تمام مطالبى را كه به وسایل مختلفه منتشر مى كنند با احكام اسلامى مطابق كنند و چیزى كه حربه تكفیر به دست بدخواهان بدهند، ننویسند.»

در ماده هفده آمده است: «گرچه سرلوحه مرام آزادى خواهان جهان، آزادى عقیده است، ولى به واسطه مشكلاتى كه در پیش است، اكیداً به برادران توصیه مى كنیم كه از این به بعد، از حضور در غیر مجالس اسلامى خوددارى نمایند و وسیله به دست بدخواهان ندهند.»[55](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2255)

در ماده پنجم دارد: «با حوزه علمیه نجف ارتباط پیدا كنیم.»

در ماده هفتم آمده است: «در میان روحانیان متنفّذ تهران، با آن هایى كه جسارت و شجاعت دارند، بدون این كه از منظور ما آگاه شوند، همكارى كنیم.»[56](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2256)

گروه مذكور على رغم تفكر سكولاریستى و عدم اعتقاد به دخالت روحانیت در امور اجتماعى و سیاسى، ارتباط با علماى تهران و نجف را براى پیشبرد اهداف استعمارى غرب، در دستور كار خود قرار مى دهد، زیرا به خوبى مى دانند كه براى در دست گرفتن سرنوشت مشروطه و اجراى اوامر استعمار، راهى جز نفوذ و تفرقه در میان نیروى مؤثر ـ یعنى روحانیت ـ وجود ندارد. از این رو، با تلاش فراوان و ارسال گزارشات ناصحیح به نجف و همكارى با برخى از نیروى مؤثر در تهران، موجب شكاف میان شاگردان*میرزاى شیرازى*شدند; همان ها كه بیش از هرچیز دغدغه اجراى شریعت نبوى داشتند و نتیجه این شكاف پیدایش دو گروه مشروطه خواه و مشروعه خواه بود.

البته دو جریان فكرى مشروطه و مشروعه حاصل برداشت هاى متفاوت اجتهادى و فقهى بین علماى دینى بود; اختلاف رأى و فتوا در میان علما در هر زمانى امرى رایج و طبیعى و به تعبیر رسول گرامى براى امّت نیز رحمت است، اما آنچه اختلاف رأى علماى عصر مشروطه را نسبت به سایر ازمنه متمایز ساخت، برجسته كردن این اختلاف توسط عوامل داخلى استعمار و طرف دارى از یك گروه و تخطئه و تخریب گروه دیگر و تلاش فراوان در جهت پنهان كردن واقعیت است; همان دغدغه اجراى شریعت كه در میان هر دو گروه بود.

هرچند شیخ فضل الله نورى، كه در رأس گروه مشروعه خواه قرار داشت، به خوبى نقشه استعمار را درك كرده و بارها اعلام خطر نموده بود، اما سرانجام، جز بر سر دار رفتن حاصل دیگرى نداشت.

ایشان در یكى از اعلام خطرهایش در لوایح حضرت عبدالعظیم(علیه السلام)مى نویسد: «آنچه خیلى لازم است برادران بدانند و از اشتباه كارى خصم بى مروّت بى دین تحرّز نمایند، این است كه چنین ارائه مى دهند كه علما دو فرقه شدند و با هم حرف دین دارند و به این اشتباه كارى، عوام بى چاره را فریب مى دهند كه یك فرقه مجلس خواه و دشمن استبداد و یك دسته ضد مجلس و دوست استبدادند. لابد عوام بى چاره مى گویند: حق با آن هاست كه ظلم و استبداد را نمى خواهند. افسوس كه این اشتباه را به هر زبان و به هر بیان مى خواهیم رفع شود، خصم بى انصاف نمى گذارد... تمام كلمات راجع است به چند نفر لامذهب بى دین آزاد طلب كه احكام شریعت قیدى است براى آن ها. مى خواهند نگذارند كه رسماً این مجلس مقید شود به احكام اسلام و اجراى آن. هر روزى به بهانه اى القاى شبهات مى نمایند. از جمله یك فصل از قانون هاى خارجه كه ترجمه كرده اند، این است كه مطبوعات مطلقاً آزاد است; یعنى هرچه را كه هركسى چاپ كرد، احدى را حق چون و چرا نیست.»[57](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2257)

روشن است كه اگر علماى مشروطه خواه نیز همانند شیخ فضل الله، نقشه استعمار را به خوبى درك مى كردند، استعمار پیر نمى توانست به هدف خود، كه حذف روحانیت و متلاشى كردن نیروى مؤثر آن بود، نایل گردد.

به هر حال، استعمار انگلیس توانست با بهره گیرى از عناصر ساده لوحى همچون*سید جمال واعظ اصفهانى*فرهنگ غرب و غرب گرایى را در توده مردم گسترش دهد و متأسفانه منبر را، كه از ابزار تبلیغ نبوى است، وسیله ترویج فرهنگ اروپایى قرار دهد و امثال*سید جمال واعظ*به جاى مواعظ دینى، بگویند: «اهل اروپا همه چیز را كامل كرده اند; همه این ها از علم است، نه سحر و نه معجزه. در امر حكومت و سلطنت و وزارت كار، را به جایى رسانیده اند كه به كسى ظلم نمى شود. ما مردم ایران جاهلیم; بدون معلم و مربّى هیچ كار ما درست نمى شود، به فرمایش*پرنس ملكم خان*، بدون معلم خارجى محال است; مسلّماً بدون معاونت یك نفر معلم خارجه محال است...»[58](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2258)

كار به جایى رسید كه منبرى كه قال الصادق و قال الباقرعلیهما السلامباید بر آن گفته شود، از*ملكم و*گفته هاى او ـ كه شیخ او را ملحد مى دانست و*آیة الله حاج ملاّعلى كنى*او را خائن به ملت مى شمرد ـ گفته به میال مى آید. ملكم نه تنها مسلمان نبود، بلكه به هیچ دینى اعتقاد نداشت و این واقعیتى است كه در وصیت نامه اش باید جستوجو كرد; وى وصیت كرده بود كه پس از مرگ، جسدش را بسوزانند و خاكسترش را به ورثه اش تحویل دهند.[59](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%2259)

معلوم است كه با گسترش و حاكمیت فرهنگ غربى، نیازى به روحانیت و علماى دین در امور اجتماعى و سیاسى نخواهد بود; چون عرصه در اختیار كسانى قرار مى گیرد كه در غرب تعلیم یافته و درس سكولاریسم خوانده اند و آنان همان روشن فكران سكولار هستند.

بدین سان، استعمار توانست ابتدا علماى آگاه و هوشیار مثل*شیخ فضل الله*را توسط همرزمان و همكیشان خود از سر راه خود بردارد و قافله مشروعه را از حركت باز دارد و سپس با حیله استعمارى اش، روشن فكران سكولار را بر مجلس و حاكمیت مسلّط گرداند و علماى مشروطه را نیز به تیر كینه از پاى درآورد و زخم كهنه اش را، كه از ماجراى نهضت تنباكو به تن داشت، التیام بخشد.

**كلام آخر**

باید از كلام نورانى ائمّه معصوم(علیهم السلام)بهره گیریم و با چراغ علوى یك بار دیگر تاریخ مشروطه را ورق زنیم و بكوشیم آنچه آن نهضت دینى و مردمى را به پایانى نافرجام كشاند، گریبان ما و انقلاب شكوهمند اسلامى ما را، كه با خون هزاران شهید و تلاش طاقت فرساى امام خمینى(قدس سره) و یارانش به دست آمد، نگیرد. باید هوشیار باشیم و چشم به چراغ سبزهاى استعمار ندوزیم و دل به وعده هاى او نسپاریم; كه ائمّه كفر «لا اَیمان لهم».

باید بدانیم كه بنیان استعمار بر استثمار نهاده شده است و هیچ گاه از این اصل خود جدا نخواهد شد. از این رو، مِلك و مُلك خود را در اختیار او قرار ندهیم، كه پایانى جز از دست دادن مردان خدا و انزواى ابرار و قرار گرفتن زمام امور به دست سكولارها و بى زارى و پشیمانى عموم مردم نخواهد داشت. در انقلاب مشروطه، چشم به استعمار انگلیس دوختند و بر سفره مكر او نشستند و پایان این ناهوشیارى، به شهادت مردانى همچون*شیخ فضل الله نورى*و ترور*سید عبدالله بهبهانى*و انزواى*سید محمّد طباطبائى*و بى زارى عمومى و ملّى از انقلاب مشروطه و تبدیل نهضت مردمى به مشروطیت غربى و قرار گرفتن زمام امر در دست مأمور انگلیس،*رضاخان*، ختم گردید و چنان شد كه تاریخ از یاداورى آن سر خجلت بر زمین مى ساید.

آرى ما باید مشروطه را چون آینه عبرت، همواره پیش روى خود گیریم و فراموش نكنیم كه استعمار در كمین است تا سیلى مردانه امام و مردم را پاسخ دهد و زخم هاى فراوانش را التیام بخشد. بكوشیم كه همواره او را در حسرت و ناكامى نگه داریم.

* **پى نوشت ها**

[1](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_1)ـ راغب اصفهانى،*مفردات*، ص 320.

[2](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_2)*نهج البلاغه*، نامه 31.

[3](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_3)و[4](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_4)و[5](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_5)ـ آمدى،*غررالحكم و دررالكلم*، ص 472.

[6](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_6)و[7](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_7)ـ محمدباقر مجلسى،*بحارالانوار*، ج 71، ص 324.

[8](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_8)ـ حافظ فرمانفرمائیان،*خاطرات سیاسى امین الدوله*، امیركبیر، 1370، ص 14.

[9](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_9)ـ ناظم الاسلام كرمانى،*تاریخ بیدارى ایرانیان*، ج 1، امیركبیر، 1371، ص 296.

[10](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_10)ـ حسن معاصر،*تاریخ استقرار مشروطیت در ایران*، ابن سینا، ج1، ص 86.

[11](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_11)ـ هاشم محیط مافى،*مقدّمات مشروطیت*، فردوسى، 1363، ج1، ص 356.

[12](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_12)و[13](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_13)ـ موسى نجفى،*مقدّمه تحلیلى تاریخ تحولات سیاسى ایران*، مركز فرهنگى انتشاراتى منیر، 1378، ص 134 / ص 135.

[14](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_14)ـ سید محمدمهدى موسوى،*خاطرات احتشام السلطنه*، زوّار، ص 519.

[15](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_15)ـ مهدى انصارى،*شیخ فضل الله نورى و مشروطیت*، امیركبیر، 1369، ص 60.

[16](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_16)ـ اسماعیل رائین،*انجمن هاى سرّى در انقلاب مشروطیت ایران*، تهران، مؤسسه تحقیقاتى رائین، ص 87.

[17](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_17)ـ ابراهیم صفایى،*اسناد مشروطه*، تهران، نشر سخن، 1348، ص 108.

[18](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_18)ـ عبدالله بهرامى، خاطرات عبدالله بهرامى، تهران، علمى، 1335، ص 79.

[19](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_19)ـ حمید سیاح،*خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و خشیت*، تهران، شركت سهامى افست، 1346، ص 56.

[20](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_20)و[21](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_21)ـ مهدى انصارى، پیشین، ص 79.

[22](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_22)ـ ناظم الاسلام كرمانى، پیشین، ج 4، ص 96.

[23](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_23)ـ حامد الگار،*نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت*، ترجمه ابوالقاسم سرى، تهران، چاپ رامین، ص 350.

[24](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_24)ـ ناظم الاسلام كرمانى، پیشین، ج 1، ص 481.

[25](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_25)ـ مهدى انصارى، پیشین، ص 70، به نقل از: ابن نصرالله تفرشى،*تاریخ مشروطیت ایران،*ج 2، ص 26.

[26](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_26)ـ هاشم محیط مافى، پیشین، ج 1، ص 161.

[27](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_27)ـ مصطفى رحیمى،*قانون اساسى ایران و اصول دموكراسى*، امیركبیر، 1357، ص 79.

[28](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_28)ـ احمد كسروى،*تاریخ مشروطه*، امیركبیر، ج 2، ص 197.

[29](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_29)ـ حسن تقى زاده،*زندگى طوفانى*، به كوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات علمى، 1372، ص 120.

[30](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_30)ـ سید محمدمهدى موسوى، پیشین، ص 87.

[31](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_31)ـ ابراهیم صفایى،*رهبران مشروطه*، جاویدان، 1362، ص 194.

[32](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_32)و[33](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_33)ـ سید محمدمهدى موسوى، پیشین، ص 631 / ص 572.

[34](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_34)ـ موسى نجفى،*اندیشه دینى و سكولاریسم در حوزه معرفت شناسى و غرب شناسى*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانى و مطالعات فرهنگى،1375،ص 96.

[35](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_35)ـ سید محمدمهدى موسوى، پیشین، ص 594.

[36](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_36)ـ نگارنده،*سكولاریسم و عوامل اجتماعى شكل گیرى آن در ایران*، قم، مؤسسه امام خمینى، 1380، ص 190.

[37](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_37)ـ محمدایمانى،*شارلاتانیسم مطبوعاتى*،كیهان،1380،ص11.

[38](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_38)ـ مهدى انصارى، پیشین،ص199 به نقل از: لوایح، ص 28و33.

[39](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_39)ـ ر.ك: نگارنده، پیشین، ص 240.

[40](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_40)ـ سید محمدمهدى موسوى، پیشین، ص 592.

[41](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_41)ـ محمد تركمان،*شیخ شهید*، مؤسسه خدمات فرهنگى رسا، ج 1، ص 61.

[42](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_42)ـ شیخ فضل الله نورى،*تذكرة الغافل و ارشاد الجاهل*، به كوشش محمد تركمان، مؤسسه خدمات فرهنگى رسا، ص 61.

[43](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_43)ـ ر.ك: حمید رسایى،*پایان داستان غم انگیز*، وثوق، 1379.

[44](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_44)ـ ماهنامه*كیهان*، بهمن 1377 / هفته نامه*توانا*، 22 شهریور 1377،ش 28،ص 1.

[45](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_45)ـ ماهنامه*زن*، ش 59، ص 35.

[46](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_46)ـ هفته نامه*هاجر*، مهر 1378.

[47](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_47)ـ روزنامه*همشهرى*، 31 فروردین 1378.

[48](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_48)ـ روزنامه*صبح امروز*، 25 اردیبهشت 1378.

[49](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_49)ـ روزنامه*صبح امروز*، 4 اردیبهشت 1378.

[50](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_50)ـ روزنامه*نشاط*، 30 فروردین 1378/*زن*، آذر 1377 / ماهنامه*كیان*،
بهمن 1378.

[51](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_51)ـ روزنامه*ایران*، 18 شهریور / هفته نامه*توانا*، مرداد 1378.

[52](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_52)ـ تهیه و تنظیم معاونت امور مطبوعاتى و تبلیغاتى وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، 1379،*مطبوعات در آینه واقعیت*، ص 409.

[53](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_53)ـ احسان طبرى،*ایران در دو سده واپسین*،انتشارات حزب توده،1360،ص 246.

[54](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_54)،[55](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_55)و[56](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_56)ـ مهدى ملك زاده،*تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، تهران، علمى، 1373، ج 1، ص 240 / ص 242.

[57](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_57)و[58](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_58)ـ موسى نجفى، پیشین، ص 52/ ص 137.

[59](http://marifat.nashriyat.ir/node/1653%22%20%5Cl%20%22_59)ـ ابراهیم صفایى،*رهبران مشروطه*، ج 1، ص 53.